

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين و صلى الله على سيدنا محمد و آله الطاهرين

خلاصه بحث گذشته

بحث در ادله‌ای است که دلالت بر صحّت حج صبی ممیّز دارد. دلیل سوم (که هم مرحوم شاهرودی این دلیل را آورده و هم مرحوم والد ما که اصل این دلیل در مستند مرحوم نراقی آمده) این بود که یک دسته روایاتی داریم که دلالت بر اصل رجحان و استحباب عینی حج دارد، دلالت بر آثار و فوائد کثیر دنیوی و اخروی حج دارد و این روایات، به عموم یا به اطلاق خود، شامل صبی نیز می‌شوند.

البته اگر در کتاب وسائل الشیعه نیز تفحص کنید، حتی یک روایت نداریم که بالصراحه دلالت کند که: «الحج مستحبٌ للصبيّ المميز» و اگر چنین روایتی داشتیم، این قدر به دنبال پیدا کردن دلیل نبودیم. اینکه دنبال دلیل هستیم، برای این است که یک دلیل واضح و روشن بر استحباب حجّ صبی ممیز نداریم.

دلیل سوم بر صحت حجّ صبیّ ممیّز

کسانی که دلیل سوم را مطرح کرده‌اند، فقط باب 38 در جلد یازدهم وسائل الشیعه را مطرح کردند که عبارت است از: «بَابُ اسْتِحْبَابِ التَّطَوُّعِ بِالْحَجِّ وَالْعُمْرَةِ مَعَ عَدَمِ الْوُجُوبِ»^[1]؛ استحباب تطوّع به حجّ و عمره و این که واجب هم نیست. در این باب، 48 حدیث نقل شده که البته بعضی از آنها ممکن است تکرار بعضی دیگر باشد. غیر از این باب، باب 41 نیز هست: «بَابُ اسْتِحْبَابِ اخْتِيَارِ الْحَجِّ الْمُنْدُوبِ عَلَى غَيْرِهِ مِنَ الْعِبَادَاتِ إِلَّا مَا اسْتُثْنِيَ»^[2]، چون مسئله حج یک مسئله‌ی مورد ابتلاست (هم مورد ابتلای مردم است و هم روحانیون)، باید یک یک این روایات دیده شود.

معنای این باب آن است که، حج بر تمام عبادات مندوبه مقدم است (که البته مواردی نیز استثنا شده). باب 42 عبارت است از: «باب استحباب اختيار حجّ المندوب على الصدقة»^[3]، این سخنی که در زمان ما رسم شده و می‌گویند به جای این که حج بروید، پول آن را بدهید برای خرید مثلاً جهیزیه برای دختر فقیر، این مطلب در روایات ما صریحاً نفی شده است؛ یعنی سائل از امام (علیه السلام) پرسیده من پول حجّ مستحبی را دارم، با آن حج مستحب بروم یا به فقیر صدقه بدهم؟ فرمود حج مستحبی را انجام بده؛ چون در حج مستحبی یک آثار و برکاتی وجود دارد که اصلاً در صدقه آن آثار و برکات نیست. چهارمین باب، باب 43 است به نام: «باب استحباب اختيار الحج المندوب على العتق»^[4].

نکته اجتهادی که باید در اینجا دقت داشت، آن است که ملاکات احکام دست ما نیست، مگر نمی‌خواهیم بدانیم که یک فعلی آیا مقربِ إلی الله است یا خیر؟ در تقرّب إلی الله، این که آیا این عمل مقرب است یا آن عمل مقرب است، شارع باید برای ما بیان کند. حال اگر شارع گفت قرب این عمل إلی الله و مقربیت آن بیش از آن عمل است، باید تبعیت کنیم. ما اگر روایت نداشتیم، باز حقّ حرف زدن نداشتیم؛ یعنی اگر می‌گفتند حج بهتر است یا صدقه؟ نمی‌دانیم کدام بهتر است؛ زیرا ملاک اینها دست شارع است.

همان‌گونه که این بحث را این روزها، بعضی با من مطرح کردند که در روز عاشورا، نماز اول وقت فضیلت دارد یا شعائر حسینی؟ من به ایشان پاسخ دادم نماز اول وقت، باز سؤال کردند در بین نماز اول وقت و قضاء حاجة المؤمن، کدام مقدم است؟ گفتند قضاء حاجة المؤمن؛ زیرا از روایات استفاده می‌شود؛ یعنی از جیب خودمان نمی‌توانیم بگوئیم من این عمل را بر آن عمل ترجیح می‌دهم، یکی می‌گوید ترجیح شما به درد خودت می‌خورد. ما وقتی روایات قضاء حاجة المؤمن را بررسی می‌کنیم، در این روایات عناوینی وجود دارد که آن عنوان حتی بر صلاة اول وقت تقدیم پیدا می‌کند؛ یعنی الآن اول وقت شده، من نماز بخوانم یا مثلاً یک نابینایی از این طرف خیابان می‌خواهد به آن طرف برود، یک ساعت هم طول می‌کشد کدام را انجام بدهم؟! بردن نابینا مقدم است.

در ادله می‌بینیم مسئله اقامه عزای حسینی - صلوات الله و سلامه علیه - یکی از شعائر است و باید هم باشد، تردیدی هم در آن نیست، اما این نمی‌تواند با صلاة اول وقت مزاحمت کند؛ یعنی نمی‌توانیم بگوئیم حتی اگر نماز انسان به تأخیر افتاد، شارع می‌گوید شعائر حسینی را انجام بدهیم! زیرا خود ما می‌گوئیم اساس حرکت امام حسین (علیه السلام) برای اقامه صلاة بوده یا فعلی که خود حضرت در روز عاشورا انجام داد، نشان‌دهنده این مطلب است.

عاشورا در آئینه فقه و اجتهاد

من امسال این عنوان را مطرح کردم که اصلاً حرکت عاشورا را از دید فقهی و اجتهادی بحث کنیم. بعضی از امور در روز عاشورا هست که غیر از فقه، هیچ منبعی قدرت پاسخ‌گویی به آن را ندارد. مثل این که امام حسین (علیه السلام) بچه شش ماهه خود را آورد، امام حسین (علیه السلام) می‌دانست که اینها به او آب نمی‌دهند، می‌دانست این بچه شهید می‌شود چرا آورد؟!

وقتی که حضرت از مدینه حرکت می‌کند، ام سلمه که جلوی حضرت را گرفته و می‌گوید من از پیامبر (صلي الله عليه وآله) شنیدم که تو در سرزمینی به نام کربلا در عراق کشته خواهی شد. حضرت در جواب ام سلمه فرمود: و الله می‌دانم کشته می‌شوم، می‌دانم از اهل بیت چه کسانی کشته می‌شوند، می‌دانم قاتل من کیست و قاتل اهل بیت و فرزندانم کیست و می‌دانم آن حفره و گودالی که در آن کشته می‌شوم کجاست؟ حتی به ام سلمه می‌فرماید می‌خواهی آن حفره را به شما نشان بدهم؟! حضرت اینها را می‌دانست، منتهی چه عاملی وجود داشت که بر حضرت لازم می‌کرد که این طفل را نیز به همراه بیاورد، این قضیه هم واقع شود، فقط فقه جواب می‌دهد و عقل نمی‌تواند پاسخ‌گو باشد.

اگر گفته شود احساس و عشق به شهادت، سبب این حرکت بود، اشکال می‌شود که خود شخص، عاشق شهادت است، دیگر چرا بچه را برای شهادت ببرد؟ پاسخ اصلی را فقه می‌گوید و آن این که، وقتی دین در خطر قرار گرفت، باید این کار را انجام دهد. به بیان دیگر، درست است در کلام امام حسین (علیه السلام) آمده: «أريد أن أمر بالمعروف و انهي عن المنكر»^[5]، منتهی اگر از من طلبه سؤال کنید آیا اساس قیام امام حسین (علیه السلام) این بوده؟ می‌گویم، این نیز به عنوان توضیح قیام حضرت و به عنوان یکی از علل بوده است.

علة العلل این بوده است که: «الا ترون أنّ الحقّ لا يعمل به و أنّ الباطل لا يتناهى عنه»^[6]، یا این که فرمود: «إن السنة قد أميتت و البدعة قد احييت»^[7]، این اساس کلام است؛ یعنی دین از بین رفت، وقتی دین در حال از بین رفتن است، دیگر این که بگویم کسی به من کمک می‌کند یا نه نقشی ندارد. مرحوم امام خمینی وقتی به این نتیجه رسید که اصل دین از بین می‌رود، دیگر دنبال این نبود کسی در حوزه علمیه به ایشان کمک می‌کند یا نه؟ زندان و تا حکم اعدام و تا همه مراحلش را قبول کرد؛ زیرا ایشان نیز به این مرحله رسیده بود که حکومت طاغوت دیگر چیزی از اسلام باقی نگذاشته و اسلام از بین رفت.

در امر به معروف و نهی از منکر، از جهت فقهی احتمال تأثیر نقش دارد، لیکن یک عنوان دیگری در فقه بالاتر از امر به معروف و نهی از منکر داریم به عنوان «حفظ بیضة الاسلام»؛ انسان باید از کیان دین و اسلام دفاع کند. در این عنوان، احتمال تأثیر نقشی ندارد، اگر آدم یقین به عدم تأثیر دارد؛ یعنی می‌داند اگر خودش به تنهایی به میدان برود، کشته می‌شود و می‌داند هیچ اثری هم ندارد، باید این کار را انجام بدهد. در این عنوان، انسان می‌تواند زن و بچه و همه چیز خود را فدا کند و هر چه دارد به میدان بیاورد هر چند بچه شش ماهه را. حال در خود نماز روز عاشورا، ممکن است از فقهی پرسیده شود که چرا در روز عاشورا، به خاطر خواندن نماز امام حسین (علیه السلام)، باید عده‌ای کشته شوند؟ این چه وجهی دارد؟ این را نیز از جهت فقهی باید جواب داد و بررسی کرد.

یا این که در باب حج، برخی می‌گویند الآن پولی که می‌دهیم، سعودی‌ها می‌گیرند و سعودی‌ها هم وهابی‌اند و دستشان در دست صهیونیست‌ها و یهودی‌هاست، پس نباید به اینها پول داد و حج رفت، بلکه پول را صرف فقرا کنیم. سؤال این است که اگر تا قیامت، آنجا دست آل یهود باشد، باید چه کرد؟! تا قیامت بگوئیم شیعه یا مسلمان‌ها حج نروند؟ حج تعطیل شود؟! این همان خواسته‌ای است که یهود دارد، اصلاً آنها می‌خواهند به اینجا برسند که کعبه خالی از طائف و معتمر باشد.

یکی از نکاتی که در روایات حج وجود دارد، آن است که در سال گذشته گفتیم اگر انسان دید بیت خالی است، به نحو وجوب کفایی واجب است به حج برود (که در روایات اهل جده این بحث را مفصل مطرح کردیم). بنابراین، در حج واجب باید رفت و به نحو وجوب کفایی نیز باید انجام داد و نباید بیت هیچ زمانی (نه فقط موسم حج) لیلاً و نهاراً چه در موسم حج و چه در غیر موسم حج، از طائف و مصلی خالی باشد.

در حج مستحبی، آیا می‌توان گفت به جای این که این پول را برای حج مستحبی بدهیم، چند جهیزیه بگیریم؟ چه کسی باید بگوید که کدام اولویت دارد؟ شارع بیان کرده است و در روایات داریم. حج واجب مسلم مقدم است و هیچ مستحبی نمی‌تواند با واجب مزاحمت کند، اما حج مندوب مقدم بر صدقه دادن هم می‌باشد مطلقاً با این که صدقه، صدقه‌ای است که قوت یک فقیر است، اما باز حج مندوب بر این مقدم است، مگر یک جایی جان کسی در خطر باشد که حفظ او واجب می‌شود.

بنابراین، اگر در یک زمانی واقعاً دادن جهیزیه به یک دختر مؤمن وجوب پیدا کرد (چون ممکن است آبروی او برود یا این که اگر زندگی‌اش را تشکیل ندهد، ممکن است نکاح‌شان به هم بخورد)، آن‌گاه واجب است که جهیزیه تهیه کند، ولی اگر به حد وجوب نرسد و این شخص پولش را برای حج بدهد، کمیده امداد، دولت و بهزیستی هست که جهیزیه دختر را هر چند کم درست کنند و به سر خانه بخت برود. در این صورت، حج مندوب بر آن مقدم است و ما حق نداریم خودمان سبک سنگین کنیم و بگوئیم به نظر ما این است.

از ما می‌پرسند نماز اول وقت مهم است یا ظهر عاشورا همان موقع سینه‌زنی و شعائر حسینی را ادامه بدهیم؟ می‌گوئیم نماز اول وقت مقدم است. آیا نماز اول وقت بر قضای حاجت مؤمن نیز مقدم است؟ نه، فقها نیز این را فتوا دادند که در تراحم بین این دو، قضای حاجت مؤمن را باید انجام داد، منتهی اینها را از متن روایات به دست می‌آوریم و از امور تعبیه است، عقل ما به این نمی‌رسد که بگوئیم این ثوابش بیشتر است و آن ثوابش کمتر است. گاهی اوقات یک عمل خیری که از جهت زمان، زمان کمی

می‌برد و شخص انجام می‌دهد (مثلاً در دو دقیقه)، به اندازه کار پنجاه سال ثواب دارد، این دست خدای تبارک و تعالی است نه دست ما و خداوند نیز حتماً ملاکی دارد و حکیم است و بی‌ملاک کاری نمی‌کند.
روایات استحباب حج و عمره مستحبی (باب 38)

حدیث نخست:

«مَنْ أَمَّ هَذَا الْبَيْتَ حَاجًّا أَوْ مُعْتَمِرًا مُبْرَأً مِنَ الْكِبَرِ رَجَعَ مِنْ ذُنُوبِهِ كَهَيئَةِ يَوْمٍ وَلَدَتْهُ أُمُّهُ - ثُمَّ قَرَأَ فَمَنْ تَعَجَّلَ فِي يَوْمَيْنِ فَلَا إِثْمَ عَلَيْهِ وَ مَنْ تَأَخَّرَ فَلَا إِثْمَ عَلَيْهِ لِمَنِ اتَّقَى قُلْتُ مَا الْكِبَرُ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ (صلي الله عليه وآله) إِنَّ أَعْظَمَ الْكِبَرِ غَمَصُ الْخَلْقِ وَ سَفَهُ الْحَقِّ قُلْتُ مَا غَمَصُ الْخَلْقِ وَ سَفَهُ الْحَقِّ قَالَ يَجْهَلُ الْحَقَّ وَ يَطْعُنُ عَلَى أَهْلِهِ فَمَنْ فَعَلَ ذَلِكَ نَارَ عَالِيَةِ اللَّهِ رَدَّاهُ»^[8]

در این روایت، عبارت «من أم هذا البيت» اطلاق داشته و هم شامل بالغ می‌شود و هم صبی.

حدیث دوم:

«وَعَنْ عَلِيِّ بْنِ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ عَنِ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ عَنْ مُعَاوِيَةَ بْنِ عَمَارٍ قَالَ: قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ (عليه السلام) الْحُجَّاجُ يَصْدُرُونَ عَلَى ثَلَاثَةِ أَصْنَافٍ صِنْفٌ يُعْتَقُ مِنَ النَّارِ - وَ صِنْفٌ يَخْرُجُ مِنْ ذُنُوبِهِ كَهَيئَةِ يَوْمٍ وَلَدَتْهُ أُمُّهُ - وَ صِنْفٌ يُحْفَظُ فِي أَهْلِهِ وَ مَالِهِ - فَذَلِكَ أَدْنَى مَا يَرْجِعُ بِهِ الْحَاجُّ»^[9]

در این حدیث آمده که حجاج سه طائفه‌اند؛ یک گروه از آتش جهنم آزاد می‌شوند و یک گروه از ذنوب خارج می‌شوند مثل روزی که از مادر متولد شدند و هیچ گناهی بر آنها نیست، گروهی هم غفران ذنوب شامل ایشان نمی‌شود، ولی خدا او را در بین اهل و مالش حفظ می‌کند؛ یعنی چطور اگر خودش بود مال و اهلش را حفظ می‌کرد، حال که به حج رفته، خدا اهل و مالش را طوری حفظ می‌کند که وقتی خودش هست حفظ می‌کند، ولی غفران ذنوب و عتق من النار هم نیست.

در این روایت، «الحجاج» جمع محلاً به الف و لام است؛ چه حاجی که بالغ باشد و چه حاجی که صبی باشد.

حدیث سوم:

«عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ (عليه السلام) قَالَ: إِذَا أَخَذَ النَّاسُ مَنَازِلَهُمْ بِمَنْىَ نَادَى مُنَادٍ - لَوْ تَعْلَمُونَ بِفَنَاءِ مَنْ حَلَلْتُمْ - لَا يَقْنَتُمْ بِالْخَلْفِ بَعْدَ الْمَغْفَرَةِ»^[10]

این روایت می‌گوید وقتی مردم منازل خود را در منی قرار دادند و چادرهایشان را زدند، منادی ندا می‌دهد اگر بدانید در آستانه چه موجودی قرار گرفتید (فنا یعنی آستانه، بین فنا و فنا فرق است؛ فنا نابودی است و فنا آستانه خانه و اتاق و حریم یک کسی را می‌گویند)، یقین پیدا می‌کنید که بعد از این، جز مغفرت چیزی نیست.

این روایت نیز، عام است و اطلاق دارد و «ناس»، هم بالغ را می‌گیرد و هم غیر بالغ را.

«عَنْ أَبِي بَصِيرٍ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ (عليه السلام) يَقُولُ ضَمَانُ الْحَاجِّ وَالْمُعْتَمِرِ عَلَى اللَّهِ - إِنَّ أَبْقَاهُ بَلَّغَهُ أَهْلُهُ وَإِنْ أَمَاتَهُ أُدْخِلَهُ الْجَنَّةَ.»^[11]

در این روایت آمده: ضمان حاج و معتمر بر عهده خداست. در روایات دیگر آمده اگر کجا بمیرد، خدا چه می‌کند، کجا برگردد خدا چه می‌کند و تمام آثار ذکر شده است. «الحاج» و «المعتمر» در این روایت، مطلق است؛ هم شامل بالغ و هم غیر بالغ می‌شود.

«عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ (عليه السلام) قَالَ: سَأَلَهُ رَجُلٌ فِي الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ مَنْ أَعْظَمُ النَّاسِ وَزَرًا - فَقَالَ مَنْ يَقِفُ بِهِذَيْنِ الْمَوْقِفَيْنِ عَرَفَةَ وَالْمُزْدَلِفَةَ - وَ سَعَى بَيْنَ هَذَيْنِ الْجَبَلَيْنِ ثُمَّ طَافَ بِهَذَا الْبَيْتِ - وَ صَلَّى خَلْفَ مَقَامِ إِبْرَاهِيمَ (عليه السلام) ثُمَّ قَالَ فِي نَفْسِهِ - وَ ظَنَّ أَنَّ اللَّهَ لَمْ يَغْفِرْ لَهُ فَهُوَ مِنْ أَعْظَمِ النَّاسِ وَزَرًا.»^[12]

در این روایت، عبارت: «من يقف بهذين الموقفين» آمده؛ یعنی چه بالغ باشد و چه صبی.

روایتی است که می‌گوید وقتی حاجی حج می‌رود، تا چهار ماه برای او گناه نمی‌نویسند (یعنی بقیه ذی الحجه، محرم، صفر و ربیع الاول خدا برای او هیچ گناهی نمی‌نویسد)؛ یعنی اگر خدایی نکرده گناهی هم کرد، خدا عفو می‌کند.^[13]

بررسی شمول حدیث «رفع القلم» نسبت به این روایات

یک بحث این است که آیا حدیث رفع القلم، شامل این روایات مستحبی هم می‌شود یا نه؟ اگر کسی «قلم» در آنجا را، قلم مؤاخذه بگیرد (مثل مرحوم شیخ انصاری) یا قلم الزامیات بگیرد، راحت است و می‌گوید اصلاً رفع القلم، مربوط به ادله واجبات است و بر ادله واجبات مقدم است، اما ربطی به ادله مستحبات ندارد.

کسانی همانند مرحوم نائینی (و ما نیز در اصول از مرحوم نائینی تبعیت کردیم) می‌گویند «رفع القلم ای قلم التشریع»، ظهور در قلم تشریع دارد نه خصوص مؤاخذه و نه خصوص الزامیات. حال اگر شارع گفت این فعل صبی است و از صبی برداشته می‌شود و صحت و فساد در فعل صبی بی‌معناست، در اینجا باید چه کرد؟ آیا بگوئیم تمام ادله مستحبات (یعنی استحبابات در حج، در نماز مستحب، در دعاها مستحب، در افعال و صیام مستحب، اعمال مستحبی که در شریعت است که قابل شمارش نیست. حال الزامیات مشخص و محدودتر از مستحبات است و مستحبات، شاید ده برابر یا بیشتر از الزامیات باشد)، با یک حدیث رفع القلم (که بگوئیم مراد قلم تشریع است)، تمام اینها را تقیید بزنیم؟ این یک بحث است که بحث مبنایی است.

اما بحث دیگر آن است که این عموم و اطلاقی که در این روایات آمده، آیا درست است یا نه؟ ما در اصول، چه قائل شویم که الفاظ عبادات برای صحیح وضع شده یا برای اعم از صحیح و فاسد، در همان اصول تذکر دادند روایاتی که آثاری را برای یک عملی ذکر می‌کند، مراد عمل صحیح است. «من أمّ هذا البيت معتمراً»؛ یعنی با حج و عمره صحیح، اما اینکه الآن حج صبی آیا صحیح است یا نه؟ این اول دعوی است. این اطلاق یا عموم از کجا به دست می‌آید؟!

فرقی که بین ادله الزامیات و ادله مستحبات ذکر می‌کنیم و به برکت این فرق می‌گوئیم هر چند در حدیث رفع القلم، می‌گوئیم قلم تشریع، ولی رفع القلم نمی‌تواند این روایت را تقیید بزند؛ زیرا این روایات در مستحبات (هم در حج مستحب، در صلاة مستحب، در هر چه که مستحب است)، در جایی است که یک فعل عبادی صحیح انجام شود، اما این روایت این را نمی‌گوید که حج صبی صحیح است یا نه؟

به بیان دیگر، هیچ دلیلی محقق موضوع نیست؛ یعنی موضوع در این روایات، حج صحیح است و می‌گوید اگر کسی حج صحیح انجام داد، خدا تا چهار ماه برای او گناه نمی‌نویسد، یا این که اگر کسی حج صحیح انجام داد، ضمان این حاج بر خداست، اما این دلیل دیگر دلالت ندارد بر این که حج صبی هم صحیح است.

بنابراین، اطلاق دلالت بر صحت ندارد؛ چرا که هیچ دلیلی محقق موضوع نیست و اطلاق، دایره حکم را در موضوع بیان کرده و می‌گوید این حج صحیح است؛ چه بالغ انجام دهد و چه صبی، اما آیا حج صبی، صحیح است یا نه؟ این دلیل، دیگر دلالت ندارد. اثری که بار می‌شود این است که حج صحیح این اثر را دارد، فرق نمی‌کند این حج صحیح را، بالغ یا صبی انجام بدهد، اما این که حج صبی صحیح است یا نه؟ دلالت ندارد.

بدین‌سان، در علم اصول تذکر داده شده که این روایاتی که آمدن آثار و فوائد را برای عبادات ذکر کردند، مراد عبادت صحیح است مثل «الصلاة معراج المؤمن» یعنی صلاة صحیحه، اما آیا می‌توانیم بگوئیم «الصلاة معراج المؤمن»، دلالت دارد که صلاة صبی هم صحیح است؟ به دو بیان نمی‌شود (که یک بیان، مقدمه دیگری است)؛

بیان اول: این روایات می‌گوید صلاة صحیحه و ما نمی‌دانیم صلاة صبی، صحیح است یا خیر؟

بیان دوم: هیچ دلیلی محقق موضوع نیست که این بیان، تعبیر دیگری از همان بیان اول است و دلیل مستقلى نیست.

از این رو، این روایات رفع القلم نمی‌تواند بگوید حج صبی صحیح نیست و قلم استحباب از او برداشته شد، منتهی ما باشیم و این روایات، می‌گوئیم اینکه محقق نراقی¹ فرمود و مرحوم شاهرودی و مرحوم والد ما نیز قبول کردند که این روایات به عموم یا اطلاقی شامل حج صبی می‌شود، خود این بیان درست نیست؛ یعنی اول باید به اطلاق روایات، اثبات کنیم که شامل حج صبی می‌شود و بعد سپس جای طرح این سؤال است که آیا حدیث رفع القلم، این استحباب را برمی‌دارد یا خیر؟ ما می‌گوئیم هیچ دلیلی محقق موضوع نیست و موضوع در این روایات، حج صحیح است.

وصلی الله علی محمد و آله الطاهرين

[1] وسائل الشیعة؛ ج 11، ص: 93، باب 38.

[2] وسائل الشیعة؛ ج 11، ص: 110، باب 41.

[3] «بَابُ اسْتِحْبَابِ اخْتِيَارِ الْحَجِّ الْمُنْدُوبِ عَلَى الصَّدَقَةِ بِنَفْقَتِهِ وَ بِأَضْعَافِهَا وَ عَدَمِ اجْزَاءِ الصَّدَقَةِ عَنِ الْحَجِّ الْوَاجِبِ.» وسائل الشیعة؛ ج 11، ص: 113، باب 42.

[4] وسائل الشیعة؛ ج 11، ص: 119، باب 43.

[5] «ثُمَّ دَعَا الْحُسَيْنَ بِدَوَاةٍ وَ بَيَاضٍ وَ كَتَبَ هَذِهِ الْوَصِيَّةَ لِأَخِيهِ مُحَمَّدٍ. بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ هَذَا مَا أَوْصَى بِهِ الْحُسَيْنُ بْنُ عَلِيٍّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ إِلَى أَخِيهِ مُحَمَّدٍ الْمَعْرُوفِ بِابْنِ الْحَنْفِيَّةِ أَنَّ الْحُسَيْنَ يَشْهَدُ أَنَّ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ وَ أَنَّ مُحَمَّدًا عَبْدُهُ وَ رَسُولُهُ جَاءَ بِالْحَقِّ مِنْ عِنْدِ الْحَقِّ وَ أَنَّ الْجَنَّةَ وَ النَّارَ حَقٌّ وَ أَنَّ السَّاعَةَ آتِيَةٌ لَا رَيْبَ فِيهَا وَ أَنَّ اللَّهَ يَبْعَثُ مَنْ فِي الْقُبُورِ وَ أَنِّي لَمْ أَخْرُجْ

أَشْرًا وَلَا بَطْرًا وَلَا مُفْسِدًا وَلَا ظَالِمًا وَإِنَّمَا خَرَجْتُ لِطَلَبِ الْإِصْلَاحِ فِي أُمَّةٍ جَدِّي صَ أُرِيدُ أَنْ أَمُرَ بِالْمَعْرُوفِ وَأَنْهَى عَنِ الْمُنْكَرِ وَأَسِيرَ بِسِيرَةِ جَدِّي وَأَبِي عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عَ فَمَنْ قَبِلَنِي بِقَبُولِ الْحَقِّ قَالَهُ أَوْلَى بِالْحَقِّ وَمَنْ رَدَّ عَلَيَّ هَذَا أَصْبِرُ حَتَّى يَقْضِيَ اللَّهُ بَيْنِي وَبَيْنَ الْقَوْمِ بِالْحَقِّ وَهُوَ خَيْرُ الْحَاكِمِينَ وَهَذِهِ وَصِيَّتِي يَا أَخِي إِلَيْكَ وَمَا تَوْفِيقِي إِلَّا بِاللَّهِ عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ وَإِلَيْهِ أُنِيبُ قَالَ ثُمَّ طَوَى الْحُسَيْنُ الْكِتَابَ وَخَتَمَهُ بِخَاتَمِهِ وَدَفَعَهُ إِلَى أَخِيهِ مُحَمَّدٍ ثُمَّ وَدَّعَهُ وَخَرَجَ فِي جَوْفِ اللَّيْلِ. «بحار الأنوار (ط - بيروت)، ج44، ص: 330-331.

[6] □ «وَقَالَ ع فِي مَسِيرِهِ إِلَى كَرْبَلَاءَ [6] إِنَّ هَذِهِ الدُّنْيَا قَدْ تَغَيَّرَتْ وَتَنَكَّرَتْ وَأَدْبَرَ مَعْرُوفُهَا فَلَمْ يَبْقَ مِنْهَا إِلَّا صُبَابَةٌ كَصُبَابَةِ الْإِنَاءِ وَخَسِيسُ عَيْشٍ كَالْمَرْعَى الْوَيْبِلِ أَلَا تَرَوْنَ أَنَّ الْحَقَّ لَا يُعْمَلُ بِهِ وَأَنَّ الْبَاطِلَ لَا يُتَنَاهَى عَنْهُ لِيرَغَبِ الْمُؤْمِنِ فِي لِقَاءِ اللَّهِ مُحَقَّقًا فَإِنِّي لَا أَرَى الْمَوْتَ إِلَّا سَعَادَةً وَلَا الْحَيَاةَ مَعَ الظَّالِمِينَ إِلَّا بَرَمًا إِنَّ النَّاسَ عِبِيدُ الدُّنْيَا وَالدِّينُ لَعَقٌّ عَلَى أَلْسِنَتِهِمْ [6] يَحُوطُونَهُ مَا دَرَّتْ مَعَايِشُهُمْ فَإِذَا مُحْصُوا بِالْبَلَاءِ [6] قُلَ الدِّيَانُونَ.» تحف العقول، النص، ص: 245.

[7] □ تاريخ الطبري 4: 266. بحار الأنوار 44: 340.

[8] □ الكافي 4- 252- 2؛ عنه وسائل الشيعة، ج11، ص: 93، ح 14327-1.

[9] □ الكافي 4- 253- 6؛ عنه وسائل الشيعة، ج11، ص: 93، ح 14328-1.

[10] □ الكافي 4- 256- 22؛ عنه وسائل الشيعة، ج11، ص: 94، ح 14329-3.

[11] □ الكافي 4- 253- 3؛ عنه وسائل الشيعة، ج11، ص: 95، ح 14331-5.

[12] □ الكافي 4- 541- 7؛ عنه وسائل الشيعة، ج11، ص: 96، ح 14333-7.

[13] □ «عَنْ أَبِي أَيُّوبَ عَنْ سَعْدِ الْإِسْكَافِ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا جَعْفَرٍ ع يَقُولُ إِنَّ الْحَاجَّ إِذَا أَخَذَ فِي جَهَازِهِ - لَمْ يَخْطُ خُطْوَةً فِي شَيْءٍ مِنْ جَهَازِهِ - إِلَّا كَتَبَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ لَهُ عَشْرَ حَسَنَاتٍ - وَمَحَا عَنْهُ عَشْرَ سَيِّئَاتٍ وَرَفَعَ لَهُ عَشْرَ دَرَجَاتٍ - حَتَّى يَفْرُغَ مِنْ جَهَازِهِ مَتَى مَا فَرَغَ - فَإِذَا اسْتَقَلَّتْ بِهِ رَاحِلَتُهُ لَمْ تَضَعْ خُفًّا وَ لَمْ تَرْفَعْهُ - إِلَّا كَتَبَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ لَهُ مِثْلَ ذَلِكَ حَتَّى يَقْضِيَ نُسْكُهُ - فَإِذَا قَضَى نُسْكُهُ غَفَرَ اللَّهُ لَهُ ذُنُوبَهُ - وَكَانَ ذَا الْحِجَّةِ وَالْمُحَرَّمِ وَ صَفَرٍ وَ شَهْرَ رَبِيعِ الْأَوَّلِ - أَرْبَعَةَ أَشْهُرٍ تُكْتَبُ لَهُ الْحَسَنَاتُ - وَ لَا تُكْتَبُ عَلَيْهِ السَّيِّئَاتُ إِلَّا أَنْ يَأْتِيَ بِمُوجِبَةٍ - فَإِذَا مَضَتْ الْأَرْبَعَةُ الْأَشْهُرُ خُلِطَ بِالنَّاسِ.» الكافي 4- 254- 9؛ عنه وسائل الشيعة، ج11، ص: 95-96، ح 14334-8.